

# نخستین ترورهای فردی سیاسی و کشتارهای جمعی در جامعه مدنی اسلامی

باقر مؤمنی

یکی از بحث‌هایی که این روزها میان اصلاح‌طلبان اسلامی و طرفداران اسلام اصیل، یا به قول خودشان اسلام ناب محمدی، به صورت داغی مطرح است مسأله اعمال خشونت نسبت به غیرمسلمانان از یک سو و رأفت و تساهل در اسلام از سوی دیگر است و یکی از وجوه این بحث، بگو مگوهایی است که در باره قتل‌های سیاسی پنهانی و توطئه‌آمیز مخالفان حکومت اسلامی، یا به اصطلاح معروف «قتل‌های زنجیره‌ای»، در جبهه وسیع صاحب‌نظران اسلامی درگرفته است.

شاید ذکر این نکته نا بجا نباشد که در شرایط فکری حاکم امروز بر جامعه ایران، اوضاع چنان به سود نظریه‌مداران و تسامح است که طرفداران اسلام اصیل با همه جسارت و شجاعتی که از خود در بیان عقیده اسلامی شان نشان می‌دهند چندان به صراحت در مورد قتل‌های سیاسی سال‌های حاکمیت جمهوری اسلامی، که به صورت پنهانی و توطئه‌آمیز صورت گرفته، سخن نمی‌گویند و عاملان اصلی این قتل‌ها نیز نه تنها از کار خود آشکارا دفاع نمی‌کنند بلکه می‌کوشند تا نقش خویش را در پرده نگاه دارند، در حالی که طبق اسناد و روایات دست اول و خدشه‌ناپذیر تاریخی و حتی بسیاری از احکام قرآنی، اینگونه قتل‌ها یکی از سنت‌های جاری مدینه‌النبی یا به قول اصلاح‌طلبان امروزی «جامعه مدنی اسلامی» است که در اصل به خود پیامبر اسلام و حاکمیت اسلامی در زمان او باز می‌گردد و مسلمانان واقعی، حتی با وجود مواجهه با خطرات احتمالی، در اجرای دستورات آن حضرت در اینگونه موارد به یکدیگر پیشدستی می‌کرده‌اند.

نکته دیگر که ذکر آن لازم است اینست که فرامین پیامبر اسلام مبنی بر قتل اشخاص در اساس با استناد و با اتکاء به وحی آسمانی و دستور العمل‌های قرآنی انجام می‌گرفت که یکی از آن‌ها آیه ۲۹ از سوره مکی الفتح و در روزهای آخر سال هفتم و اوایل سال هشتم هجری و در اوج قدرت فرمانروایی محمد بر مدینه و مکه نازل شده و آن اینست که «محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با خودی‌ها مهربان‌اند» (محمد رسول الله و الذین آمنوا معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم) و همچنین آیه ۵ سوره مدنی «التوبه» است که در آن خدای اسلام صریحاً و بدون هیچ ابهامی فرمان می‌دهد که «... مشرکان را در هرکجا بیابید بکشید و آن‌ها را بگیرید و محاصره‌شان کنید و از همه سو بر آن‌ها کمین بگیرید. اما اگر توبه کردند و نماز گزارند و زکات دادند راه بر آن‌ها باز گذارید که خدا آمرزگار و رحیم است (فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اعدوا لهم کل مرصد. فان تابوا و أقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فخلوا سبیلهم. ان الله غفور رحیم).

نمونه‌ای از این حکم الهی را در زمان خودمان، در قتل عام زندانیان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در تابستان سال ۱۳۶۷ می‌بینیم که خمینی رهبر حکومت اسلامی ایران فرمان می‌دهد تا تمام زندانیان سیاسی را که به زعم او مخالف اسلام بودند، بجز کسانی که به اسلام و حکومت اسلامی اظهار اعتقاد و وفاداری می‌کنند، به قتل برسانند. او در پاسخ استفتاء مسئولان مربوطه در مورد تعیین تکلیف زندانیان سیاسی، اعم از آن‌ها که حکم محکومیت در باره‌شان صادر شده یا نشده باشد می‌نویسد: «در تمام موارد فوق، هرکس در هر مرحله، اگر بر سر نفاق باشد، حکمش اعدام است؛ و از آن‌ها می‌خواهد که «سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنند» (۱) چنان‌که دیده می‌شود در اینجا نیز، علی‌رغم خشونت و شدت عمل در برابر «دشمنان اسلام» در رحمت همچنان به روی کسانی که «بر سر نفاق نباشند» گشوده است.

یکی از کهن‌ترین کتاب‌های مربوط به تاریخ اسلام و زندگانی محمد کتاب معروف به «السیره النبویه» نوشته ابو محمد عبد الملك بن هشام است که بین سال‌های ۲۱۳ تا ۲۱۸ هجری قمری درگذشته است. اصل این کتاب در واقع، ده‌ها سال پیش از ابن هشام به وسیله ابو عبدالله بن محمد بن اسحاق (۸۵-۱۵۳ هجری قمری)، که از استادان مسلم حدیث و تاریخ بوده برای منصور خلیفه عباسی نوشته شده و ابن هشام بعدها آن را با اندکی دستکاری «تهذیب» کرده است. این کتاب به علت قدمت و نزدیکی نگارش آن به زمان زندگانی پیامبر اسلام و همچنین صحت و دست اول بودن مطالب آن مورد تأیید تمامی محققان اسلامی است که البته برخی از آنان بر اساس سلیقه و معتقدات خویش بر بعضی مطالب آن «اما و اگر» آورده‌اند.

در هر صورت یکی از مطالبی که در این کتاب، و سایر کتاب‌های تاریخی اسلام آمده و هیچیک از محققان فرقه‌های

گونگون اسلامی در اصالت آن تردید نکرده و همگی آن را مورد تأیید قرار داده و بر آن تأکید ورزیده اند قتل مخالفان محمد و اسلام است که به دستور یا فتوای شخص پیامبر به صورت پنهانی و همراه با توطئه انجام گرفته است.

ابن هشام یکجا در کتاب خویش (۲)، زیر عنوان «کسانی که رسول خدا دستور قتل شان را داد»، از هشت نفر نام می برد که سه نفرشان زن هستند و از قضای روزگار، بیشتر آنان مردمی شاعر، و دو تن از زنان آوازخوان بوده اند که جسارت کرده و در مخالفت با بعضی کارهای پیامبر اسلام یا انتقاد از خشونت های مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان - اعم از مشرکان یا یهودیان و مسیحیان موحد - شعر سروده اند و یا سخن گفته اند.

در «تاریخ طبری» نیز که از قدیم ترین و معتبر ترین منابع و مراجع تاریخ اسلام و زندگی پیامبر اسلام است، در یکجا از قول ابن اسحاق می نویسد که در سال هشتم هجرت و پس از فتح مکه «پیامبر به سران سپاه خویش گفته بود تا کسی به جنگشان نیاید با وی جنگ نکنند ولی تنی چند را نام برد و گفت اگر آن ها را زیر پرده های کعبه یافتید خونشان را بریزید» (۳). هم او در جای دیگر توضیح تعداد و نام این چند نفر، از قول یکی از معتبرترین تاریخ نگاران و محدثان اسلام، به نام ابوعبدالله محمد بن عمرو واقدی (۱۳۰ - ۲۰۷ ه. ق.) عیناً می نویسد: «پیغمبر گفته بود شش مرد و چهار زن را بکشند» نام مردانی که در کتاب طبری آمده عیناً همانهایی ست که در کتاب ابن اسحاق از آنان یاد شده ولی نام یک زن بر زنان واجب القتل که او یادداشت کرده افزوده شده است.

البته تعداد کسانی که پیامبر اسلام در زندگی خود دستور ترورشان را صادر کرده به این افراد منحصر نمی شود و کسان بسیار دیگری نیز بوده اند که خیلی پیش از این تاریخ به فرمان او به قتل رسیده اند.

محمد معمولاً عادت داشت که وقتی از کسی کینه به دل می گرفت در هنگامی که عده ای از مسلمانان مؤمن دورش جمع بودند اسم آن شخص را بر زبان می آورد و جمله ای ادا می کرد مثلاً مانند اینکه «کیست که کار این پلید را بسازد؟» یا «کیست که داد مرا از این خبیث بستاند (من لی بهذا الخبیث؟). آن وقت جماعتی از مسلمانان داوطلب می شدند و محمد گروهی چند نفره را از میان آن ها برای انجام مأموریت بر می گزید و یکی را نیز به سرپرستی گروه می گماشت و در ضمن سفارش می کرد که برای کشتن شخص مورد نظر در صورت لزوم مجاز هستند به هر حيله و ناراستی و زیرپا گذاشتن رسوم و عادات و قوانین دست بزنند. محمد پس از اینها منتظر نتیجه کار می ماند و فرستادگان نیز پس از انجام مأموریت خویش بلافاصله به دیدار او می شتافتند و گزارش کار خود را به او می دادند. او نیز یا آن ها را دعا می کرد و یا جایزه ای به قاتل می داد.

برای مثال، در ذکر حوادث سال دوم هجرت در کتاب ها آمده است که یکی از فرستادگان محمد به نام «عبدالله اُنیس» مأمور می شود که برای کشتن یکی از مخالفان به نام «یسیر بن زرام» به مکه برود. او غافلگیرانه یسیر را می کشد ولی خود او نیز در اثر ضربه عصای مقتول از ناحیه سر زخم بر می دارد. چون برای گزارش انجام مأموریت به مدینه بر می گردد محمد از آب دهان خود به سر او می مالد که شفا می یابد. همین شخص بار دیگر به کشتن یکی دیگر از مخالفان محمد به نام «خالد بن سفیان هذلی» مأمور می شود و چون پیروزمندانه از مأموریت خویش باز می گردد رسول خدا عصائی به او هدیه می کند و می گوید: «این عصا نشانه میان من و تو در روز قیامت است و همانا کمترین مردم در آن روز کسانی هستند که به عصا تکیه زده اند (۴).

مثال دیگر، قتل يك پیرمرد ۱۲۰ ساله یهودی به نام «ابوعفک» است. این پیرمرد از ترور پنهانی و توطئه آمیز شخصی به نام «حارث بن صامت» متأثر شده، شعری در مذمت محمد میسرآید. محمد به جزای همین گناه یکی از افراد قبیله او را مأمور می کند تا پنهانی و به صورتی توطئه آمیز او را به قتل برساند.

زنی به نام عصماء دختر مروان نیز از کسانی ست که به همین ترتیب به قتل می رسد، عصماء که به قولی «زنی شاعر بود و زبان آور» (۵). پس از جنگ بدر و سپس قتل عام عده ای از یهودیان به فرمان محمد و همچنین کشتن «ابوعفک» ناراحت شده و به قول ابن هشام «منافق شده در باره عیبجویی مسلمانان و دیانت مقدس اسلام اشعاری می گفت». محمد یکی از مؤمنان را به نام «عمیر بن عدی» مأمور کشتن او می کند. عمیر شبانه به خانه آن زن می رود و او را می کشد و چون فردا صبح به نزد محمد می رود و خبر می دهد که آن زن را کشته است، حضرت می گوید: «ای عمیر، خدا و رسولش را یاری کردی» (۶).

یکی دیگر شخصی ست به نام رفاعة بن قیس - از طایفه بنی چشم - که طایفه دیگری به نام قیس را به مخالفت با محمد تحریک می کرده و محمد شخصی را، به نام عبدالله بن ابی حرد، مأمور می کند که رفاعة را بکشد و سر او را بیاورد

که عبدالله این دستور را به صورت تمام و کمال اجرا می کند و به علاوه تعدادی شتر و گوسفند از اموال آن قبیله را نیز به غنیمت می گیرد. محمد در عوض این خدمت ۱۳ شتر از آن غنائم را به عبدالله می دهد که آن را به عنوان مهریه به زنی که می خواسته با او ازدواج کند بدهد (صص ۴۰۴ تا ۴۰۶ سیره ابن هشام).

دیگر از کسانی که محمد افتخار کشتن او را به علی بن ابیطالب داد شاعری معروف به نام «حویث بن نقیذ» بود که به قول طبری، محمد را «در مکه اذیت می کرده» (۷) و بدتر از آن طبق روایت ابن هشام، شتر دختران رسول خدا، فاطمه و ام کلثوم را هنگام مهاجرت از مکه رم داده و سبب شده بود که شتر آن ها را به زمین بیندازد (۸). علی بن ابیطالب این شاعر جوسور را نیز طبق معمول با حيله و توطئه به قتل می رساند.

بجز این، پس از جنگ بدر و پیروزی لشکر اسلام، هنگامی که عده ای از اسیران قریش را به مدینه می بردند محمد دوتن از آنان را به نام های «عقبه بن ابی معیط» و «نضر بن حارث» به علی سپرد و سفارش کرد که آن ها را در میانه راه به قتل برساند و او نیز این فرمان را اجرا کرد (۹).

یکبار نیز محمد یکی از بزن بهادرهای مهاجر، به نام «عمرو بن امیه ضمری» را، که به قول طبری «در ایام جاهلیت مردی آدمکش و شرور بود» (۱۰) مأمور کشتن ابوسفیان، رئیس طایفه قریش کرد ولی او پیش از انجام مأموریت لو رفت و گریخت. اما در راه بازگشت به مدینه یکی از افراد سرشناس مکه را به نام «عثمان بن مالک» با حيله می کشد و سپس چوپانی يك چشم را، که گفته بود دین اسلام را هرگز نخواهد پذیرفت، در خواب غافلگیر می کند که خودش می گوید: «کمان خود را در چشم سالم او فرو کردم که از پشت سر درآمد». پس از آن نیز به دوتن دیگر از مردم مکه برخورد می کند که می خواهد آن ها را اسیر کند اما چون آن ها مقاومت می کنند یکی را می کشد و دیگری را به اسارت به مدینه می برد. طبری از قول همین عمرو می نویسد: چون به مکه به نزد محمد رسیدم «پیمبر در من نگرست و چنان بخندید که همه دندان هایش نمایان شد [از قرار معلوم، محمد معمولاً در موقع خوشحالی به تبسم اکتفا می کرده و اینگونه خنده که دندان هایش آشکار شود استثنائی بوده] آنگاه ... مرا ستود و دعای خیر کرد» (۱۱).

از این گونه قتل ها و ترورها در دوران ده ساله حاکمیت محمد در مدینه فراوان است. اما شاید بد نباشد برای نشان دادن کیفیت سنت رایج در «مدینه النبی» در مقابله با کسانی که نسبت به رفتارهای محمد و پیروانش معترض بودند، دو مورد از این قتل ها با تفصیل بیشتری توضیح داده شود.

یکی از این دو مورد، ترور شخصی به نام کعب بن اشرف، در سال سوم هجرت بود، و طبری تاریخ دقیق این قتل را ربیع الاول این سال ذکر کرده است. بنا به نوشته ابن هشام، کعب یکی از بزرگان قوم بنی نضیر، یکی از قبایل یهودی یثرب (مدینه) بود که پس از جنگ بدر - که در ۱۷ رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد و منجر به کشته شدن بسیاری از بزرگان قریش شد - در دلسوزی نسبت به این کشتگان و اعتراض علیه خشونت مسلمانان در این جنگ اشعاری سرود و در بعضی از اشعار خود نیز از عشق ورزی با زنان مسلمانان سخن به میان آورد. ابن هشام می نویسد: «این جریان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی گران و ناگوار آمد. از این رو فرمود: آیا کسی هست که مرا از شر کعب بن اشرف آسوده کند؟» (۱۲). محمد بن مسلمه نامی داوطلب این کار شد اما بعداً دریافت که قتل کعب کار آسانی نیست و در نحوه اجرای این مأموریت دچار تردید شد. محمد او را مجاز ساخت که به هر نحو می تواند این کار را انجام دهد.

جریان از این قرار بود که «محمد بن مسلمه عرض کرد یا رسول الله ما برای انجام این کار ناچاریم سخنانی (برخلاف عقیده خود) بر زبان جاری کنیم. فرمود باکی نیست، هرچه خواهید بگویید که برای شما جایز است» (۱۳). محمد بن مسلمه با چهار تن دیگر از قبیله «اوس»، که یکی از آنان ابونائله نام داشت و برادر شیرینی کعب بود، برای انجام این مأموریت می روند. ابونائله نزد کعب می آید و با سرودن اشعاری باب طبع او از وضع فلاکت بار مالی و درماندگی خود و خانواده اش، و همچنین چهار تن دیگر از دوستانش، سخن به میان می آورد و با اشاره به مهاجرت محمد و یاران او به یثرب (مدینه) می گوید: «آمدن این مرد برای ما بلائی روی بلاهای دیگر بود که سبب شد ... [اعراب با ما دشمنی ورزند] و در نتیجه ما در فشار زندگی و مخارج روزانه برای خود و عیالاتمان قرار گیریم و به مضیقه سختی دچار شویم» (۱۴). و پس از این سخنان از کعب می خواهد که در قبال گرو گرفتن شمشیرهای او و دوستانش به آن ها پولی قرض بدهد و کعب این تقاضای او را می پذیرد.

ابن هشام می نویسد: «اینکه ابونائله نام اسلحه را به میان آورد و پیشنهاد گرو گذاردن آن ها را کرد برای آن بود که هنگامی که با اسلحه پیش او می آیند ترسی از آن ها در دل کعب نیفتد» (۱۵). ابونائله ماجرا را برای چهار نفر دیگر بیان

می کند و آن ها پنج نفری شبانه با محمد دیدار می کنند. «آن حضرت ایشان را تا قبرستان بقیع بدرقه کرد. سپس دست به دعا برداشته گفت: بارخدا یا اینان را مدد فرما» (۱۶).

کعب بن اشرف آنچنان به برادر شیرینی خود اعتماد داشت که وقتی همسر تازه عروسش او را از باز کردن در به روی ابونائله، آنهم در هنگام شب، برحذر می دارد می گوید که او آنقدر به من علاقه دارد که «اگر مرا در خواب ببیند حاضر نیست بیدارم کند». ابونائله، کعب را برای مذاکره به نقطه ای خارج از مدینه می کشاند. در میان راه دوبار دست به موی کعب می کشد و آن را می بوید و از عطر آن تعریف می کند ولی بار سوم موی او را محکم می گیرد و سرش را به عقب می کشاند و به همراهانش می گوید: «این دشمن خدا را بکشید». آن ها با ضربات شمشیر به جان کعب می افتند اما ابونائله برای اینکه خود نیز در این کار خیر ثوابی برده باشد، آخرین ضربه کاری خود را بر او وارد می کند. ابن هشام از قول ابونائله نقل می کند که «یادم افتاد که در میان شمشیر من کارد تیز و نازکی ست. فوراً آن را بیرون آورده و در شکمش فرو بردم و تا پایین شکافتم. با همان ضربات کعب از پا درآمد» (۱۷). وقتی ابونائله و یارانش در ساعات آخر «به مدینه رسیدند، [محمد] منتظر خبر خوش بود» (۱۸) که اینان خبر کشته شدن کعب را به او می دهند، و یا به قولی پس از کشتن کعب «سر او را بردند و ... هنگامی که به پیامبر رسیدند سر او را پیش پای پیامبر انداختند» (۱۹). در این حادثه یکی از این پنج تن به نام حارث در تاریکی شب با ضربه شمشیر یکی از همراهان به اشتباه زخمی می شود و «رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان به جای زخم حارث مالید و همان سبب بهبودی او گشت و آن ها نیز به خانه های خود رفتند» (۲۰).

پس از کعب، یهودی دیگری به نام «ابی رافع سلام بن ابی الحقیق» - از هم پیمانان و دوستان قبیله اوس - در تاریخ ۱۱ ذیحجه سال چهارم هجرت، به دستور محمد کشته می شود و گناه او نیز این بوده که حرف ها و نظرات کعب را تأیید می کرده است. محمد برای حفظ تعادل میان دو طایفه بزرگ یثرب (اوس و خزرج)، این بار گروهی از طایفه خزرج را (که در گذشته با طایفه اوس دشمنی و در دوره جدید اسلامی برای تقرب به پیامبر رقابت داشتند) برای ترور ابی رافع بر می گزیند و به خیبر، محل اقامت او، می فرستد. این گروه از پنج تن جنگجوی ورزیده تشکیل می شد که «رسول خدا (ص) عبدالله بن عتیک را بر آنان امیر ساخت. این ها شبانه خود را به خیبر می رسانند و به عنوان خریدن خواربار داخل خانه سلام بن ابی الحقیق می شوند. سلام در این موقع، در بستر خواب بوده و این پنج نفر هرکدام ضربه ای به او وارد می آورند و آخرین کسی که ضربه خود را فرود می آورد عبدالله بن اُنیس بود که شکمش را از هم درید» (۲۱).

گروه ترور پس از قتل سلام می گریزند اما چون هنوز از مرگ او صد در صد مطمئن نبوده اند یکی از افراد خود را برای تحقیق به قلعه باز می گردانند و او از دهان زن سلام می شنود که وی به مردم خبر می داده که وی جان سپرده است. این فرستاده پس از بازگشت و حکایت ماجرا برای همراهانش می گوید: «بخدا کلمه ای برای من از این کلمه ای که شنیدم شیرین تر نبود» (۲۲). آن ها شبانه خود را به محمد رسانند و خبر قتل ابی رافع را به او دادند و او از خوشحالی فریاد زد الله اکبر» (۲۳). طبری که این روایت را به نقل از روایان مختلف در تاریخ خود آورده به تفصیل بیشتری پرداخته و در ضمن از قول عبدالله بن عتیک اضافه می کند که در هنگام بازگشت از مأموریت خود از پله های خانه ابی رافع افتادم و پایم ضرب دید و در موقع دیدار محمد، او به من گفت: «پایت را دراز کن و پایم را دراز کردم و دست بدان مالید و گویی هرگز آسیب ندیده بود» (۲۴).

البته کشتن مخالفان محمد در «مدینه النبی» به ترورهای پنهانی و توطئه آمیز منحصر نبود، بلکه در مواردی نیز پیامبر علناً حکم به قتل مخالفان صادر می کرد و حکم نیز در برابر عموم اجرا می شد. برای مثال، می توان از قتل دو نفر به نام های «نضر بن حارث» و «عقبه بن ابی معیط» یاد کرد که پس از جنگ بدر و پیروزی لشکر اسلام بر مکیان اتفاق افتاد. این دو نفر از اسیران قریش بودند، که محمد در راه مدینه، با غضب و خشونت تمام، فرمان داد تا آنان را گردن بزنند.

نضر با حارث از قرشیانی بود که با افسانه های ایرانی و یونانی آشنائی داشت و گناهِش این بود که «در بعضی از جلساتی که محمد بر مردم قرآن می خواند و آنان را به اسلام دعوت می کرد، پس از او در مجلس می نشست و از اساطیر مردم این دو سرزمین داستان ها نقل می کرد و سپس از حاضران می پرسید: شما را به خدا، قصه کدامیک از ما بهتر بود؟» (۲۵). گفته شده است که نضر اسیر یکی از مسلمانان به نام مقداد بود و او «طمع به فدیة داشت. از این رو به پیغمبر گفت این اسیر من است، یعنی حق من است و جزء غنایم. پیغمبر گفت مگر فراموش کرده ای که این پلید درباره قرآن گفته است: «ما قرآن را شنیدیم. اگر بخواهیم مانند آ را خواهیم گفت زیرا که این ها چیزی جز افسانه های کهن نیست = قد سمعنا، لو نشاء لقلنا مثل هذا، إن هذا إلا أساطیر الأولین» (سوره مدنی الانفال، آیه ۳۱) (۲۶) و به دنبال این تذکر عتاب

آمیز که مستند به وحی الهی هم بود، مقدار ناگزیر دم درکشید و به فرمان پیامبرش تن در داد. گفته شده است که علاوه بر آیه بالا. آیه ۹۳ سوره مکی الانعام نیز در باره همین نازل شده که مضمون آن چنین است: «کیست ستمکارتر از ... آن کس که گفت من نیز همانند آیاتی که خدا نازل کرده است نازل خواهم کرد؟» و چنین کسی که «در باره خدا سخن به ناحق گفته و از آیات او سرپیچی کرده» به «عذابی خوار کننده کیفر داده می شود = و من اظلم ممن إفتري على الله كذباً او قال ... سأُنزل ما أنزل الله و لو ترى اذ الظالمون ... تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق ...» در مورد عقبه نیز نوشته اند وقتی محمد دستور قتل او را داد از وحشت فریاد زد پس بچه هایم چه می شوند؟ فرمود: النار» (۲۷).

اما علی رغم این سختگیریها و خشونتها گاه نیز اتفاق می افتاد که بعضی از کسانی که فتوای قتلشان صادر شده بود، پس از اسلام آوردن و معذرتخواهی از شخص محمد و یا به توصیه فرد متنفذی، با رغبت یا به اکراه، مورد عفو قرار می گرفتند.

برای مثال، می توان از شاعری به نام «کعب بن زهیر» یاد کرد. توضیح آنکه برادر این شاعر به نام بجیر بن زهیر، که مسلمان بوده، به او می نویسد که «پیغمبر اسلام شاعرانی که در هجا و مذمت او شعر گفته اند و او را آزرده اند دستور قتلشان را صادر کرده و برخی به قتل رسیده اند و هرکدام از آن ها نیز ... که گرفتار نشده اند هر یک به سویی گریخته اند» و توصیه می کند که برای حفظ جان خویش یا توبه کند و اسلام بیاورد و یا به سویی فرار کند و پنهان شود. کعب بن زهیر قصیده ای در ستایش محمد می سراید و برای برادرش می فرستد و او آن را به محمد نشان می دهد. برادر کعب نامه ای در پاسخ، همراه با تذکرات محمد برای او می نویسد. نامه بجیر کعب را بیشتر می ترساند و چاره ای نمی بیند «جز اینکه به نزد رسول خدا (ص) بیاید و از رفتار سابق خود عذرخواهی کند و مسلمان شود. به همین منظور قصیده ای در مدح آن حضرت سرود» و در مدینه به کمک یکی از دوستان مسلمانش به محمد تقدیم کرد و او کعب را امان داد و از قتلش درگذشت (۲۸).

نمونه دیگر، بخشودگی «وحشی» قاتل «حمزه» عموی پیامبر است. توضیح اینکه وحشی در جنگ اُحد، حمزه را به قتل می رساند و سپس به خواهش «هند» همسر ابوسفیان، که از حمزه کینه به دل داشته، سینه اش را می شکافد و جگرش را بیرون می کشد. از شنیدن خبر مثله شدن حمزه «پیغمبر صلی الله علیه به خشم می آید و می گوید اگر خداوند مرا بر آنان پیروز گرداند سوگند می خورم که جنازه سی تن از آنان را مثله کنم». اما خدا برای شکستن سوگند محمد و جلوگیری از خشونت او آیه ۱۲۶ سوره النحل را نازل می کند و به موجب آن پیامبر و مسلمانان را به تحمل و صبر فرا می خواند: «اگر عقوبت می کنید همانسان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده اند، و اگر صبر کنید برای صابران بهتر خواهد بود = و إن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به؛ و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین» (۲۹)، اما وقتی بعدها «وحشی» به حضور پیغمبر رسید و اسلام آورد اسلام او را پذیرفت» (۳۰).

از کسانی نیز که با توصیه افراد متنفذ از مرگ به سلامت جستند یکی عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی (شیری) عثمان و یکی از کاتبان وحی بود. او به هنگام نوشتن آیه های قرآن گاه به محمد پیشنهاد می کرد تا بعضی کلمات را تغییر دهد و محمد در چند مورد پیشنهاد او را پذیرفت. به همین دلیل عبدالله در وحی بودن قرآن دچار تردید شد و راه ارتداد پیش گرفت. محمد پس از ارتداد او فتوای قتلش را صادر کرد، اما او به عثمان پناهنده شد. عثمان وی را در پناه خود گرفت و از محمد خواست که او را عفو کند. محمد پس از مدتی تردید و با ناراحتی فراوان، به ناگزیر از کشتن او درگذشت در حالی که اطرافیان حاضر را به شدت سرزنش می کرد که چرا وقتی او تردید خود را نشان میداده کسی از حاضران گردن عبدالله را نزده است (۳۱).

باید دانست که خشونت و حيله در برخورد با منافقان و یهودان و مشرکان تنها به قتل های فردی پنهانی محدود نمی شود بلکه کشتارهای جمعی نیز در دوران حاکمیت محمد وجود دارد که برخی از آن ها در تاریخ اسلام بسیار برجسته شده اند. از آن جمله یکی داستان قتل عام افراد و به ویژه سران قریش است که در جنگ بدر به اسارت لشکریان اسلام درآمدند. در یکی از کتاب های معتبر تفسیر در این باره چنین آمده است: «محمد پیامبر خدا (ص) در جنگ بدر عده ای از سران بت پرست قریش، از جمله عموی خود ابوطالب را اسیر کرد. پیامبر در باره سرنوشت اسیران قریش با اصحاب مشورت کرد. عمر بن الخطاب به قتل آن ها نظر داد و عبدالله رُوَاحه، از انصار مدینه، نظرش بر این بود که آتشی عظیم در وادی برفروزد و اسیران را در آن آتش بسوزانند. اما ابوبکر بر این عقیده بود که آنان را در برابر فدیة آزاد کنند. او به پیامبر گفت: این ها

خویشان ما هستند و به قبیله ما تعلق دارند. فرستاده خدا ساکت شد و فدیة را پذیرفت. در این هنگام بود که خدا آیه ای فرو فرستاد که در آن پیامبر و مسلمانان را سرزنش می کرد که جیفه حقیر دنیا را بر مصلحت نهائی اسلام، که عبارت از نابودی کافران و رهبران آنان است و موجب متزلزل شدن و ویرانی بنیان و گسیختگی بنای کفر می شود، ترجیح می دهند. خداوند متعال در این آیه می گوید: «ما کان لنبی أن یکون له أصری حتی یثخن فی الأرض. تریدون عرض الحیوة الدنیا و اللہ یرید الآخرة (شایسته هیچ پیامبری نیست که اسیران داشته باشد، مگر آن زمان که زمین را از خون پرکرده باشد. شما متاع دنیا را خواهید و خدا سرای آخرت را [برای شما] می خواهد) (آیه ۶۷ از سوره انفال) (۳۲).

ملاحظه می شود که آنجا نیز که محمد در قتل عام اسیران، حتی خویشان خود، دچار تردید می شود (و یا از روی مصلحت و به خاطر دل ابوبکر، پدر زن پیر و مورد احترامش، به ظاهر پیشنهاد او را می پذیرد) خدا با تحکم و اتهام دنیاپرستی او را به انجام این کار محکوم می کند.

نمونه دیگر قتل عام مخالفان کشتار ۷۰۰ نفر از طایفه یهودی بنی قریظه در ذیحجه سال پنجم هجرت است و در این ماجرا علی بن ابیطالب، بنا به بعضی روایات، پهلوانی قابل ملاحظه ای از خود نشان می دهد.

داستان از این قرار است که بنی قریظه، که با محمد پیمان دوستی و همراهی بسته بودند، از همکاری با مسلمانان در جنگ با بنی نضیر، قبیله دیگر یهودی یثرب (مدینه) خودداری می کنند، زیرا پیمان آن ها محدود به مقابله و جنگ با کسانی بود که از خارج به مدینه هجوم می کردند. مسلمانان به دستور محمد قبیله بنی قریظه را محاصره می کنند و آن ها پس از ۲۵ روز بدون جنگ تسلیم می شوند. اما محمد به تسلیم بدون جنگ آنان اعتنائی نمی کند و می گوید که قتل عام آن ها را «خدا از فراز هفت آسمان صادر کرده» (۳۳). تا آنجا که اطلاع در دست است درباره کشتار جمعی این قبیله آیه ای خاص در قرآن نازل نشده اما می توان این جمله محمد را ملهم از کتاب دیگر آسمانی، یعنی تورات، تلقی کرد که در آنجا خدا خطاب به موسی می گوید چون با مردم شهری به جنگ درآمدی «آن را محاصره کن؛ و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش؛ لیکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (۳۴).

ابن هشام می نویسد: تمامی مردم قبیله بنی قریظه، اعم از زن و مرد و بچه را دستگیر و اسیر کردند. «رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آن ها را به مدینه بیاورند و ... زندانی کنند، سپس به بازار مدینه آمد و دستور داد در آنجا گودال هایی کنند. آنگاه مردانشان را - که ششصد یا هفتصد نفر بودند - و برخی تا نهد نفر هم گفته اند، دسته دسته آوردند و در کنار آن گودال ها گردن زدند» (۳۵).

ذکر این نکته شاید بيمورد نباشد که قبیله یهودیان بنی قریظه، پیش از اسلام هم پیمان طایفه غیر یهودی «اوس» بودند و قتل عام آنان از جانب محمد به قبیله «خرزج» که رقیب «اوس» بود واگذار شد و طبعاً این طایفه از کشتار جمعی هم پیمان های سابق خویش ناخشنود بودند. طبری می نویسد: «وقتی افراد خرزج شروع به کشتن یهودیان مزبور کردند و رسول خدا (ص) و سایر مسلمانان نگاه می کردند که چگونه خرزجیان با خوشحالی آن ها را می کشند و چون نگاه به صورت اوسیان کرد دید هیچگونه آثار خوشحالی در چهره شان دیده نمی شود. از این رو دستور داد باقیمانده آن ها را که دوازده نفر بودند، اوسیان بکشند. بدین ترتیب که هر يك از این دوازده نفر را به دو نفر از اوس سپرد تا یکی از آن ها ضربت اول را بزند و آن دیگری با ضربت [دوم] جانش را بگیرد» (۳۶). بدین ترتیب، دست اوسیان نیز علیرغم میلشان به کشتار هم پیمانان سابقشان آلوده شد.

در هر صورت، پس از قتل عام مردان طایفه بنی قریظه، زنان و کودکانشان نیز به اسارت مسلمانان درآمدند و در بازار بردگان فروخته شدند. در تمامی روایات مربوط به این حادثه آمده است که در میان کشته شدگان يك زن نیز بود که او را به جرم اینکه سنگی بر سر یکی از مسلمانان انداخته و او را کشته بود قصاص کردند. عایشه، ام المؤمنین، همسر سوگلی پیامبر می گوید: «پیش از آنکه آن زن را به قتل برسانند در نزد من نشسته بود و با من صحبت می کرد و ... به خنده و گفتگوی با من مشغول بود که ناگاه او را به اسم صدا زدند. او پاسخ داد منم. از او پرسیدم برای چه ترا می خواهند؟ گفت می خواهند مرا بکشند! پرسیدم برای چه؟ گفت به خاطر جرمی که کرده ام. سپس او را بردند و گردنش را زدند. عایشه هروقت این داستان را تعریف می کرد می گفت: بخدا هرگز فراموش نمی کنم که آن زن با اینکه می دانست او را می کشند چگونه با خیالی آسوده با من گفتگو می کرد و آنطور شادان و خندان بود» (۳۷).

تنها در يك مورد بود که محمد زیر فشار و تهدید یکی از سران مسلمان مدینه از قتل يك طایفه یهودی صرف نظر کرد و

آن هم در زمانی بود که هنوز «جامعه مدنی اسلامی» محمد کاملاً جا نیفتاده بود. در این باره، طبری در سخن از حوادث سال دوم هجرت - به اعتباری در ماه شوال - از جنگ «بنی قینقاع» یاد می کند که طایفه ای از طوایف یهود یثرب بودند. اینان چون به دعوت محمد برای مسلمان شدن تن ندادند محمد دستور محاصره آنان را صادر کرد و آنان بدون هیچ مقاومتی پس از ۱۵ روز خود را تسلیم کردند. محمد حکم کرد که دست های همه آنان را بستند و می خواست آن ها را بکشد» (۳۸). اما عبدالله بن اُبی که از سران قوم خزرج و همپیمان با بنی قینقاع بود از محمد خواست که از کشتار آنان صرف نظر کند زیرا به قول خودش «از حوادث در امان نبود و از آینده بیم داشت». محمد ابتدا زیر بار نرفت اما عبدالله گریبان او را گرفت و گفت: «می خواهی ۴۰۰ بی زره و ۳۰۰ زره پوش را، که مرا در مقابل سرخ و سیاه حفظ کرده اند، در یک روز بکشی؟» و افزود که «بخدا رهایت نکنم تا با وابستگان من نیکی کنی».

بالاخره محمد در برابر پافشاری عبدالله بن اُبی از قتل آن ها دست برداشت و به مسلمانان دستور داد: «آن ها را رها کنید که خدا لعنتشان کند و او را نیز با آن ها لعنت کند». اما در عین حال فرمان داد تا تمام اموالشان را به غنیمت بگیرند و خود آنان را نیز از یثرب بیرون کنند. طبری از قول «ابوجعفر» نقل می کند که محمد پس از این حادثه برای نخستین بار «خمس غنائم را برگرفت و چهار خمس دیگر را به یاران خود داد (۳۹). اما عبد الله بن اُبی بعدها به عنوان رئیس منافقان مدینه شهرت گرفت و در موقع مناسب دیگری سوره ۶۳ مدنی «منافقون» در باره او نازل شد. جریان از این قرار بود که در شعبان سال ششم هجرت، پس از غزوه پیامبر اسلام علیه یکی از طوایف به نام بنی مصطلق، کسانی از عبدالله خواستند که نزد محمد بروند و از او تقاضای بخشش کند. اما «او روی بگرداند و گفت به من حکم کردید ایمان بیاورم، آوردم. به من حکم کردید زکات بدهم آن را هم دادم. همین مانده که در برابر محمد به خاک بیفتم.» و چون احتمال می رفت که در صورت پیشمانی و عذرخواهی عبدالله، محمد به توصیه یاران و زیر فشار آنان ناگزیر شود که برای او طلب آمرزش کند خدا مستقیماً پا به میان گذاشت و به پیامبرش اخطار کرد که مبادا به چنین کاری دست زنی، زیرا «برای آنان [منافقان] چه آمرزش بخواهی چه نخواهی، به حالشان یکسان است زیرا خدا آنان را هرگز نخواهد بخشید و همانا خدا گروه ناپاکاران را راهنمائی نخواهد کرد.» (آیه ۶ از سوره مدنی المنافقون) «چند روز بعد این منافق به یک بیماری گرفتار شد و بمرد» (۴۰). چنانکه دیده می شود هنگامی که حاکمیت اسلامی در یثرب جا افتاده و این شهر به عنوان «مدینه النبی» تغییر وضع داده، خشونت نسبت به غیر مسلمان ها، اعم از مشرک و بت پرست یا یهودی و مسیحی، و ترور فردی و کشتار جمعی آنان نه تنها به امری موجه بلکه ضروری تبدیل شده که می تواند با هرگونه حمله و توطئه و بیرحمی نیز همراه باشد، و طبیعی ست هر مسلمان که بخواهد به سنت پیامبر اسلام عمل کند ناگزیر از سرکوب و نابود کردن غیرمسلمانان به هر شکل و وسیله است و بحثی که بعضی اصلاح طلبان دینی و سیاسی اسلامی این روزها در ایران در محکومیت این روش به راه انداخته اند نه تنها ناصحیح بلکه کاملاً خلاف اصول جامعه مدنی اسلامی و سیره نبوی و نص صریح قرآن است.

شک نیست که در قرآن و همینطور در رفتار و تعالیم پیامبر اسلام نه تنها نسبت به یهودیان و مسیحیان، بلکه حتی در مورد مشرکان و بت پرستان نیز نشانه هایی از رأفت و نرمش وجود دارد، اما این وضع اختصاص به سال های اول بعثت و دوران دعوت مشرکان به یکتاپرستی در مکه محدود می شود. در این زمان حتی در دوره ای نسبتاً طولانی، این دعوت به خود محمد محدود می شده است که «بگو خدا یکی ست» (سوره ۱۱۲، مکی الاخلاص، آیه ۱) و «بگو پناه میبرم به پروردگار صبح روشن» (۱۱۳ مکی، الفلق، ۱) و «پروردگار مردمان» (۱۱۴، الناس، ۱ و ۲)؛ و «از شر شب تار و زنان افسونگر و حاسدان به او پناه می برم» (۱۱۳ الفلق، ۳ و ۴ و ۵). و بعدها در برخورد با مشرکان نیز همه سخن از دعوت به تقوا، بی اعتنائی به ثروت و قدرت این جهانی، دستگیری بینوایان و ناتوانان و تخلق به اخلاق نیکو ست که با ستایش از خدای یکتا، دعوت به پرستش او و بشارت و نوید پرستندگان این خدا به بهشت آخرت همراه است. در این زمان نه تنها از تحمیل دین و اعمال خشونت به این منظور خبری نیست بلکه گاه در دعوت به پذیرش خدای یکتا هم حتی پیگیری و سماجت وجود ندارد. و گاه چون کافران در انکار خدای یکتای محمد اصرار می ورزند سرخورده و دل شکسته می گوید حالا که «نه من آن را که شما می پرستید پرستش می کنم و نه شما آن را که من می پرستم می پرستید، دین شما از آن شما و دین من از آن من باشد» (۱۰۹، الکافرون، آیه ۴ تا ۶) و به این اکنفا می کند که مشرکان برای دعوت او به پرستش بت ها به دست و پایش نیچند.

در چنین اوضاع و احوالی مسلم است که از خشونت نسبت به مشرکان و کافران، و یا بدتر از آن یکتاپرستان یهود و مسیحی، مطلقاً نمی تواند سخنی به میان آید. اما پس از مهاجرت به مدینه و هنگامی که اسلامیان، و در رأس آن ها محمد،

به قدرت می رسند و در مسند حاکمیت می نشینند مطلقاً جایی برای دعوت و نرمش باقی نمی گذارند. در اینجا و در این زمان، دیگر همه حکم و فرمان و خشونت و سرکوب است که نه تنها در حق بت پرستان و مشرکان بلکه چنانکه قرآن حکم می دهد و تاریخ حکایت می کند در باره یکتاپرستان غیرمسلمان نیز آمریت و سرکوب اعمال می شود و حتی بالاتر از آن مسلمانانی که گاه مرتکب نافرمانی می شوند به عنوان منافق خوانده می شوند و احکام و مجازات های کافران و مشرکان در مورد آنان شمول می یابد.

بنا بر این، یک مسلمان مصلح و انساندوست و طرفدار مدارا تنها هنگامی می تواند از عدم خشونت در رابطه با صاحبان ادیان و عقاید غیراسلامی سخن بگوید که حد اکثر از مراحل اولیه رسالت محمد در مکه و صرف دعوت او به خداپرستی و فضائل اخلاقی فراتر نرود و آن قسمت از قرآن را که در مدینه نازل شده و بطور کلی به نحوه حاکمیت و اداره جامعه اسلامی ارتباط پیدا می کند، یکسره نادیده بگیرد و از ایجاد جامعه مدنی اسلامی چشم ببوشد. در غیر این صورت هیچ چاره و گریزی ندارد که ترورهای سیاسی جمهوری اسلامی را، که به عنوان «قتل های زنجیره ای» شهرت یافته، و همچنین کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ را نه تنها به عنوان سنت «مدینه النبی» بلکه یکی از احکام قطعی و خلل ناپذیر الله، خدای یکتای اسلام، که به صورت مجموعه آیات آسمانی قرآن تدوین شده، بپذیرد و از آن پیروی کند.

بگذارید هرچیز معنای واقعی خود را حفظ کند و اگر ما واقعیتی را نمی پسندیم آن را به حال خود گذاریم، از تحریف آن خودداری ورزیم و مردم و مخاطبان خویش را سردرگم نسازیم.

۱۳۷۹/۷/۲۷

### پاورقی ها:

\* شکل اولیه این مقاله در نشریه «اتحاد کار»، شماره ۸۲، بهمن ۱۳۷۹ چاپ شده است. مؤلف پس از افزودن چند پاراگراف و برخی اصلاحات آن را در اختیار ما قرار داده اند. با سپاس از ایشان.

- ۱- نقل از خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، جلد اول، پیوست ۱۵۲ (شماره صفحه ندارد)، اتحادیه ناشرین اروپا، دسامبر ۲۰۰۰.
- ۲- ر.ک. به صفحات ۲۷۱ و ۲۷۳ جلد دوم کتاب «زندگانی حضرت محمد (ص)» ترجمه سیره ابن هشام، جلد ۱ و ۲، مترجم حجت الاسلام سید هاشم رسولی، تهران، کتابخانه اسلامی، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۴ شمسی.
- ۳- ر.ک. به صفحات ۱۱۸۷ - ۱۱۸۹ از تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، جلد سوم، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۴- ر.ک. به صص ۳۹۵ و ۳۹۶ ترجمه سیره ابن هشام، ج. ۲.
- ۵- ر.ک. به صص ۱۳۵، تاریخ تحلیلی اسلام، ج. ۱، دکتر محمود طباطبائی اردکانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸.
- ۶- ر.ک. به صص ۴۱۱ و ۴۱۲ سیره ابن هشام ج. ۲.
- ۷- ر.ک. به صص ۱۱۸۸ تاریخ طبری، ج. ۳.
- ۸- ر.ک. به صص ۲۷۳ سیره ابن هشام، ج. ۲.
- ۹- ر.ک. به صص ۴۲ ابن هشام، ج. ۲.
- ۱۰- ر.ک. به صص ۱۰۴۸ تاریخ طبری، ج. ۳.
- ۱۱- ر.ک. به صص ۱۰۵۰ از همان کتاب.
- ۱۲- صص ۷۹ سیره ابن هشام، ج. ۲.
- ۱۳- همانجا، صص ۸۰.
- ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ رجوع شود به سیره ابن هشام، صص ۸۱.
- ۱۷- صص ۸۳ ترجمه سیره ابن هشام، ج. ۲.
- ۱۸- صص ۲۱۷، ۲۳ سال، علی دشتی، چاپ آلمان، مهر ۱۳۷۳.
- ۱۹- صص ۱۴۲ تاریخ تحلیلی اسلام.
- ۲۰- صص ۸۳ سیره ابن هشام.

- ۲۱- ص ۱۸۶ سیره ابن هشام.
- ۲۲- همانجا، ص ۱۸۷.
- ۲۳- بیست و سه سال (رسالت)، علی دشتی.
- ۲۴- ص ۱۰۰۹ تاریخ طبری
- ۲۵- ص ۴۹۶، ایسر التفاسیر، الجزء الاول، الدكتور أسعد محمود حومد، دمشق (به زبان عربی با ترجمه فرانسوی).
- ۲۶- ص ۲۱۵، کتاب ۲۳ سال.
- ۲۷- ر.ک. به ص ۴۲ ابن هشام جلد دوم.
- ۲۸- ر.ک. به صص ۳۱۹ و ۳۲۰ همان کتاب.
- ۲۹- ص ۷۷۳ ایسر التفاسیر، جلد اول.
- ۳۰- ص ۱۱۰، ۲۳ سال، علی دشتی.
- ۳۱- ر.ک. به صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ سیره ابن هشام و ص ۱۱۸۷ تاریخ طبری.
- ۳۲- ص ۵۰۹ ایسر التفاسیر، جلد اول.
- ۳۳- ص ۱۰۸۸ ترجمه تاریخ طبری، ج. ۳.
- ۳۴- سفر تثنیه، باب ۲۰، آیه های ۱۲ تا ۱۴، ص ۳۰۵، عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فارسی.
- ۳۵- ص ۱۷۸ سیره ابن هشام ج. ۲.
- ۳۶- این ماجرا تماماً در صص ۱۰۰۳ تا ۱۰۰۶ از ج. ۳ از تاریخ طبری آمده است.
- ۳۷- ر.ک. به صص ۱۷۸ و ۱۷۹ سیره ابن هشام، ج. ۲.
- ۳۸- همان.
- ۳۹- ر.ک. به صص ۹۹۷ و ۹۹۸ تاریخ طبری، ج. ۳ و همچنین به ص ۷۷ از ج. ۲ سیره ابن هشام.
- ۴۰- ر.ک. به ص ۱۷۰۹ ایسر التفاسیر ج. ۲.